




Irano-Islamic Research in Politics, Vol.1, No4, 97-130.

 [20.1001.1.28212088.1401.1.4.4.0](https://doi.org/10.28212/088.1401.1.4.4.0)

Power relations between patriarchs and Roman Seljuq based on the theory of Thomas Hobbes¹

Fatemeh Rostami²

Zeinab Mirzajani³

Abstract

Roman Seljuq or Anatolian Seljuk refers to the group of famous Seljuk sultans who, during the time of Suleiman bin Qatlamesh, gained the lands beyond Rome and Anatolia from Malik Shah, and after the fall of the Seljuks of Iran, they ruled in the northwest of Iran for a long time. The meeting of this dynasty with the Mongols in 629 and coming under the citizenship of Ilkhans is one of the main topics of this article. The results of this research show that from the perspective of Thomas Hobbs's political theory, Ilkhans were able to overcome the Roman Seljuks by relying on autocratic rule. In addition, the confrontation and interaction between Ilkhans and Seljuks can be evaluated with Hobbes's critical approach. The current research aims to investigate Hobbes's theory of government and power with an analytical and explanatory method, to examine the action and interaction of the Ilkhans and Seljuks of Anatolia.

Keywords: *Ilkhanate, Anatolian Seljuks, Hobbes, political power*

¹ . Received, 2022/12/13; Accepted, 2023/01/27; Printed, 2023/03/06

² . Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchistan, Zahedan, Iran. fatemehrostami@lihu.usb.ac.ir (Corresponding Author)

³ . Master of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchistan, Zahedan, Iran. m.zeinab268@gmail.com



سیاست پژوهی اسلامی ایرانی، سال اول، شماره چهارم، زمستان ۱۴۰۱، ۹۷-۱۳۰.

روابط قدرت میان ایلخانان با سلاجقه روم بر اساس نظریه توماس هابز^۱

فاطمه رستمی^۲

زینب میرزاجانی^۳

چکیده

سلاجقه روم یا سلاجقه آناطولی به مجموعه سلاطین معروف سلجوقی گفته می‌شود که زمان سلیمان بن قتلش از سوی ملک‌شاه بر سرزمین‌های آنسوی روم و آناطولی دست یافتند و پس از سقوط سلجوقیان ایران تا مدت‌ها در شمال غرب قلمرو ایران حکمرانی کردند. تلاقی این سلسله با مغولان در سال ۶۲۹ و تحت تابعیت ایلخانان قرار گرفتن از جمله مباحث اصلی مقاله پیش روست. دستاورد این پژوهش نشان می‌دهد از منظر نظریه سیاسی توماس هابز ایلخانان با تکیه بر حکومت استبدادی توانستند بر سلجوقیان روم غلبه کنند. علاوه بر آن تقابل و تعامل میان ایلخانان و سلجوقیان با رویکرد نقدگرایانه هابز قابل ارزیابی است. پژوهش حاضر درصدد است تا با روش تحلیلی و تبیینی به واکاوی نظریه دولت و قدرت هابز در کنش و تعامل دوسویه ایلخانان و سلجوقیان آناطولی بپردازد.

واژگان کلیدی: ایلخانان، سلجوقیان آناطولی، هابز، قدرت سیاسی.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۹/۲۲؛ تاریخ پذیرش، ۱۴۰۱/۱۱/۷؛ تاریخ چاپ، ۱۴۰۱/۱۲/۱۵
۲. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.
fatemehrostami@lihu.usb.ac.ir (نویسنده مسئول)
۳. کارشناس ارشد تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.
m.zeinab268@gmail.com

مقدمه

فرزندان سلیمان بن قتلش بعد از تجزیه امپراتوری سلجوقی در بخش‌هایی از آسیای صغیر حکومت سلاجقه روم را تشکیل دادند. سلاجقه روم مانند دیگر حکومت‌ها در برابر حملات مغولان ایستادگی کردند، اما در نهایت به اطاعت ایلخانان درآمدند. سلاجقه در ابتدا از استقلال سیاسی، اقتصادی و... برخوردار بودند، اما با هجوم مغولان رفته‌رفته دچار ضعف و تجزیه سیاسی شدند. شکست سلاجقه در نبرد کوسه‌داغ در زمان غیاث‌الدین کیخسرو دوم آغاز انحطاط آنان بود و باعث شد تا تحت تابعیت مغولان درآیند. بعد از غیاث‌الدین کیخسرو پسران او به دستور مغولان به مدت ۱۱ سال به صورت مشترک به آسیای صغیر حکومت کردند، ولی بعد از آن دوباره با هم اختلاف پیدا کردند. در این حین عزالدین کیکاوس به دربار برکای پناهنده شد و در آنجا درگذشت. بعد از مرگ عزالدین کیکاوس، غیاث‌الدین مسعود پسر کیکاوس دوم توسط طرفدارانش به پادشاهی رسید. در زمان مسعود دوم آناطولی به دو قسمت تقسیم شد که قسمت شرقی آن به مسعود رسید. غیاث‌الدین مسعود دوم توسط ایلخانان از حکومت برکنار شد و دوباره به حکومت رسید. در بررسی روابط این دو قدرت گاهی شاهد این مسئله هستیم که سلاجقه از ایلخانان اطاعت تام دارند و در امور خود از حکام ایلخانی پیروی می‌کنند، اما در برخی موارد برای رهایی از سلطه آنان تلاش‌هایی انجام می‌دهند و مسئله‌ای که مورد پژوهش قرار گرفته، نوع روابطی است که مشخص شود به صورت دوستانه بوده یا خصمانه. شواهد تاریخی بیانگر این مدعاست که روابط ایلخانان با سلجوقیان روم از زمان تأسیس سلجوقیان تا تحت تابعیت قرارگرفتن آنان از سوی ایلخانان دستخوش فعل و انفعال‌های زیادی بوده که با چارچوب نظری هابز قابل تعمق و ارزیابی است.

سوابق پژوهش در مورد سلاجقه روم و ایلخانان به صورت مجزا نسبتاً گسترده است و اوضاع هر دو دولت به صورت جداگانه و پراکنده بررسی شده است. «تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری» اثر «عباس اقبال» در مورد تشکیل دولت مغول، ایلخانان ایران، فترت بین دوره

ایلخانی و دوره تیموری و مسائل حکومت مغولی تألیف شده است. همچنین در کتاب «مسائل عصر ایلخانان» تألیف «منوچهر مرتضوی»، نویسنده به بررسی مسائل مهم تاریخی و سیاسی، دین و مذهب و تصوف در عهد ایلخانان می‌پردازد و به روابط قدرتی به صورت متمرکز پرداخته نشده است. همچنین مقاله «روابط ایلخانان با سلجوقیان روم در پرتو رویکرد اقتصادی مغولان به آسیای صغیر» نوشته «ایلخان اردم» و ترجمه «محرّم قلی زاده» به بررسی رویکرد اقتصادی ایلخانان به آناتولی و روند تضعیف دولت سلاجقه روم در مقابل فزون‌خواهی مغول پرداخته است. علاوه بر این در باب آرا و اندیشه‌های توماس هابز مقالات مختلفی درباره موضوعات و مفاهیم گوناگون به رشته تحریر درآمده است که با مناسبات ایلخانان و سلجوقیان روم همخوانی دارد. با وجود این در تحقیق‌ها به این نوع رویکرد توجهی نشده است. همچنین پژوهشی که روابط ایلخانان با سلاجقه روم را با تکیه بر تحلیل تاریخی مورد واکاوی قرار دهد، مشاهده نشده است. در آثار تاریخی به ندرت در مورد روابط این دو دولت در زمان مسعود دوم صحبت شده و توجه به این دوره بسیار کم بوده و کلاً مباحثی اندک هم که در مورد غیاث‌الدین مسعود وجود دارد به صورت پراکنده است. از این رو در این مقاله سعی بر آن شده با روش توصیفی-تحلیلی به این سؤال پژوهش پاسخ داده شود که کیفیت و نوع روابط بین دو قدرت سلاجقه روم با ایلخانان با تکیه بر نظریات هابز بر چه مبنایی صورت گرفته است؟ عوامل مؤثر بر ایجاد مناسبات سیاسی دو قدرت حاکم بر منطقه چه بوده است؟

ملاحظات نظری اندیشه سیاسی توماس هابز

توماس هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹م) فیلسوف انگلیسی از معروف‌ترین صاحب‌نظران در عرصه اندیشه سیاسی است (مسعودی‌آشتیانی، ۱۴۰۰، ۵۲). مقام او در متون فعلی فلسفه و سیاست و اجتماع از آن رو نافذ و رفیع است که کلیدی‌ترین مبحث فلسفه سیاسی و علم سیاست؛ یعنی قدرت و دولت را به شکلی سامان‌مند و جامع تبیین و تشریح کرد. مهم‌ترین کتاب معروف او لویاتان است. وی در این با به‌کارگیری دقت و قطعیت احکام ریاضی در حوزه سیاست، نخستین گام را در علمی‌کردن سیاست برداشت و

با استفاده از تمثیل‌های ابزاروار و اندام‌وار، لویاتان یا دولت را همچون انسان مصنوعی قلمداد کرد و بر پایه تحلیل مکانیکی و مادی از طبع انسان درصدد برآمد همه وقایع و نیز امیال، سلوک و رفتار و احساسات آدمی را بر اساس اصل حرکت توضیح دهد (یونسی، اکبری، ۱۳۹۴، ۹۳). وی در سال ۱۶۵۱ کتاب لویاتان را که شاهکار سیاسی است، منتشر کرد. در این کتاب از نظر هابز حکومت، جسم است. او حکومت را «جسم سیاسی» می‌نامد و از آن به لویاتان تعبیر می‌کند؛ یعنی جسمی که فوق سایر اجسام است و از آنها قوی‌تر (مسعودی‌آشتیانی، ۱۴۰۰، ۵۹). لویاتان اولین شرح جامع درباره دولت جدید و ویژگی‌ها و کارکردهای آن است. «اندیشه‌های سیاسی توماس هابز و کتاب لویاتان از آنجایی که اولین کتاب فلسفه سیاسی به زبان انگلیسی است، با متدی جدید به مطالعه امور سیاسی می‌پردازد» (مسعودی‌آشتیانی، ۱۴۰۰، ۵۲).

بنابراین حکومت و نظام سیاسی را ترسیم می‌کند که وظیفه‌اش به کنترل درآوردن خوی سرکش انسان است. لذا بهترین حکومت، نظام استبدادی است؛ زیرا این نوع از حکومت از ابزار زور و قدرت برای ایجاد امنیت بهتر بهره می‌برد (مسعودی‌آشتیانی، ۱۴۰۰، ۶۰). کتاب لویاتان هابز دارای چهار بخش است: ۱- انسان، ۲- دولت، ۳- دولت مسیحی و ۴- قلمرو ظلمات به‌عنوان ضد دولت مسیحی. در این پژوهش بخش دوم این کتاب یعنی «دولت» مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. در زمان سلاجقه و ایلخانان دولت به آن صورتی که در کتاب هابز مطرح شده است وجود نداشته اما می‌توان بر اساس لویاتان نوع روابط سیاسی و اقتصادی و... آنها را تحلیل و بررسی کرد.

بنا بر نظر هابز اگر یک قدرت همه‌جانبه وجود نداشته باشد تا جوامع را کنترل کند هر حکومتی که قدرتی داشته باشد به فکر تصرف دیگران می‌افتد. «با وجود قوانین طبیعی (که آدمیان آنها را وقتی رعایت می‌کنند که تمایلی به رعایت آنها داشته باشند و بتوانند آنها را بدون ایجاد خطری برای خود رعایت کنند) اگر قدرتی کافی تأسیس نشود تا امنیت ما را تأمین کند، در آن صورت هرکس می‌تواند حقاً برای رعایت احتیاط در مقابل دیگران بر قدرت

و مهارت خویش تکیه کند و چنین هم خواهد کرد و در هر جایی که آدمیان در درون خاندان‌ها و قبایل کوچک زندگی کرده‌اند، غارت و چپاول یکدیگر به کار و پیشه‌ای تبدیل شده و هیچ‌گاه هم مغایر با قانون طبیعت به شمار نرفته است، تا بدان حد که آدمیان هرچه غنیمت بیشتری به دست می‌آوردند، آبرو و احترام بیشتری کسب می‌کردند؛ و در آن وضع آدمیان از هیچ قانون دیگری جز قانون افتخارجویی تبعیت نمی‌نمودند، به این معنی که از ظلم و بی‌رحمی پرهیزی نداشتند و از دست‌اندازی به جان و مال و وسایل معاش دیگران هم خودداری نمی‌کردند. و دولت‌شهرها و ممالک امروز نیز که تنها قبایل بزرگ‌تری هستند، به شیوه همان قبایل دوران قدیم رفتار می‌کنند؛ [یعنی] (برای تأمین امنیت خود) متصرفات خویش را گسترش می‌بخشند و به بهانه وجود هر خطری و ترس از هر حمله‌ای یا پیشگیری از اینکه مهاجمان به فکر تهاجم بیفتند، تا جایی که می‌توانند می‌کوشند همسایگان خویش را از طریق اعمال قهر و زور آشکار و دسایس پنهانی منقاد یا تضعیف کنند؛ و حقیقتاً هم هیچ تضمین دیگری وجود ندارد؛ و از این گونه اعمال دولت‌ها در اعصار بعدی با افتخار یاد می‌شود» (هابز، ۱۳۸۰، ۱۸۹-۱۹۰).

«پادشاهی که قدرتش محدود است برتر از کس یا کسانی نیست که قدرت محدود ساختن قدرت پادشاه را دارند؛ و کسی که برتر نیست، سرور نیست یعنی حاکم نیست. بنابراین حاکمیت در این حال همواره در دست مجمعی قرار دارد که حق محدود ساختن قدرت پادشاه را داراست؛ و در نتیجه حکومت نه حکومت پادشاهی، بلکه یا حکومت دموکراسی و یا حکومت اشرافی است، چنان که در اسپارت قدیم دیده می‌شد که در آن پادشاهان دارای حق فرماندهی سپاه بودند؛ ولیکن حاکمیت در دست هیئت پنج نفر نظارت بر اعمال پادشاه بود» (هابز، ۱۳۸۰، ۲۰۶)

«دولت اکتسابی^۱ دولتی است که در آن قدرت حاکم به واسطه قهر و غلبه به دست آمده باشد؛ و قدرت حاکمه وقتی به واسطه قهر و غلبه به

^۱ این نوع سلطه یا حاکمیت تنها از این حیث با حاکمیت تأسیسی- تفاوت دارد که [در حاکمیت تأسیسی-] کسانی که حاکم خویش را بر می‌گزینند، این کار را از ترس یکدیگر می‌کنند نه از ترس آن کس که در منصب حاکمیت جای می‌گیرد. اما در [حاکمیت اکتسابی] مردم خود را مطیع و تابع کسی- می‌سازند که از او می‌ترسند.

دست می‌آید که فرد آدمیان یا اکثریت ایشان از روی ترس از مرگ و یا از بند بردگی، تمامی اعمال آن کس یا مجمعی را که جان و آزادی ایشان را درید قدرت خویش دارد، مجاز بشمارند» (هابز، ۱۳۸۰، ۲۱۰-۲۱۱).

«سلطه‌ای که از راه فتح و تسخیر یا غلبه در جنگ به دست آید، سلطه ایست که برخی نویسندگان آن را سلطه استبدادی می‌نامند» «این سلطه همان سلطه سرور بر خدمتگزار است. و این سلطه زمانی نصیب سردار فاتح می‌شود که شکست‌خوردگان برای پرهیز از خطر مرگ فوری، شفاهاً یا به شیوه‌های دیگر بیان اراده، پیمان می‌بندند که مادام که شخص فاتح زندگی و آزادی ایشان را محفوظ دارد بتواند به دلخواه خود از آنها استفاده کند. و تنها پس از آنکه چنین پیمانی بسته شد، طرف مغلوب و شکست‌خورده خدمتگزار به شمار می‌رود». معنای کلمه خدمتگزار این نیست که آن شخص به عنوان برده در زندان باشد تا وقتی صاحب یا خریدارش تکلیفش را روشن کند، «بلکه کسی است که گرچه به خدمت گرفته شده اما از آزادی جسمانی برخوردار است و اگر قول دهد که فرار نکند و نسبت به سرور خود خشونت نرزد، مورد اعتماد وی قرار می‌گیرد» (هابز، ۱۳۸۰، ۲۱۳).

«بنابراین آنچه موجد حق اعمال سلطه بر شکست‌خوردگان است، غلبه نیست بلکه عهد و پیمان خود ایشان است. همچنین شخص شکست‌خورده نه به این دلیل که مغلوب و مضروب و اسیر و سرگردان شده است، بلکه به این دلیل پیش‌قدم شده و خود را تسلیم سردار فاتح کرده است که به اطاعت از وی متعهد می‌شود. همچنین سردار فاتح صرفاً به این دلیل که دشمنی، خود را (بدون عهد و پیمان همیشگی) تسلیم کند، مجبور به گذشت نسبت به وی نمی‌گردد؛ زیرا این تسلیم از روی چاره‌اندیشی صورت می‌گیرد؛ و این امر شخص فاتح را به انجام چیزی بیشتر از آنچه به موجب صلاحدید خود مقتضی بدانند، مجبور نمی‌کند.

و آنچه آدمیان به هنگام طلب امان و زنده‌ماندن می‌دهند، این است که از طریق تسلیم خود، از خشم فعلی سردار فاتح خلاصی می‌یابند و در مقابل تأمین جان خود فدیة می‌پردازند یا خدمتی انجام می‌دهند. بنابراین کسی که از

زنهار و امان برخوردار است، جانش تأمین نشده است، بلکه تصمیم درباره آن موکول به بعد شده است؛ زیرا چنان تسلیمی نه مادام‌العمر بلکه به حکم چاره‌اندیشی موقت صورت می‌گیرد و تنها وقتی جان او در امان و خدماتش مقبول است که سردار فاتح به وی آزادی و امنیت عطا کند؛ زیرا اسرایی که در زندان یا در بند کار می‌کنند، نه به حکم وظیفه بلکه برای پرهیز از خشونت زندانبان خود به کار می‌پردازند» (هابز، ۱۳۸۰، ۲۱۳-۲۱۴).

«سرور بنده خدمتگزار صاحب تمامی متعلقات او است و می‌تواند از آنها استفاده کند؛ یعنی اینکه هر زمان که مقتضی بداند می‌تواند از اموال، نیروی کار، خدمتگذاران و فرزندان [خدمتگزار] خود استفاده کند؛ زیرا خدمتگزار به حکم میثاق فرمانبرداری زندگی خود را مدیون سرور خویش است؛ و هر عملی که سرور انجام بدهد از نظر خدمتگزار جایز و رواست؛ چنان‌که گویی عمل خود اوست. و اگر سرور به خاطر سرپیچی خدمتگزار وی را بکشد یا به بند بکشد یا به هر طریق دیگری به دلیل نافرمان‌برداری مجازات کند، بنده خدمتگزار خود فاعل آن اعمال محسوب می‌شود و نمی‌تواند سرور را به ظلم و ستم متهم کند» (هابز، ۱۳۸۰، ۲۱۴).

«کسی که پادشاه ملت‌های مختلف باشد به نحوی که در یکی واجد حاکمیت تأسیسی از جانب مردم باشد و در دیگری به حکم فتح و غلبه یعنی به موجب تسلیم مردم به منظور اجتناب از مرگ یا بند و زندان، حاکمیت داشته باشد؛ اگر چنین پادشاهی به بهانه فتح و غلبه، از ملتی به عنوان ملت مغلوب، چیزی بیشتر از آن مطالبه کند که از ملت دیگر طلب می‌کند، این کار او غفلت نسبت به حقوق حاکمیت محسوب می‌شود؛ زیرا حاکم به یک میزان واجد سلطه مطلقه بر هر دو ملت است؛ در غیر این صورت اصلاً حاکمیتی وجود نخواهد داشت؛ و در نتیجه هرکس می‌تواند، در صورت توانایی حقاً با سلاح خود از خویش دفاع کند؛ و این همان وضع جنگی است» (هابز، ۱۳۸۰، ۲۱۴).

«اگر حاکمی در جنگ شکست بخورد و به تابعیت طرف فاتح گردن نهد؛ در آن صورت تکلیف اتباعش به فرمان‌برداری از وی ساقط می‌شود و آنها تابع

حاکم فاتح می‌گردند. اما اگر حاکم اسیر شود و یا آزادی خود را از دست بدهد، نمی‌توان گفت که وی حق حاکمیت را رها کرده باشد؛ و بنابراین اتباعش موظف اند که از حکامی که پیش‌تر از جانب وی منصوب شده‌اند و نه به نام خود بلکه به نام وی حکومت می‌کنند، اطاعت کنند؛ زیرا وقتی حق وی محفوظ باشد، مسئله تنها اداره کشور است؛ یعنی مسئله وجود حکمرانان و کارگزاران است؛ و اگر حاکم امکان تعیین و نصب ایشان را نداشته باشد، می‌باید همان کسانی را که قبلاً گمارده بود، تأیید کند» (هابز، ۱۳۸۰، ۲۲۶-۲۲۷).

هابز در فصل بیست‌ونهم مواردی را که باعث تضعیف و انحلال دولت می‌شود، مطرح می‌کند که یکی از آنها تجزیه و تقسیم قدرت حاکم است. «می‌توان قدرت حاکمه را تجزیه و تقسیم کرد؛ زیرا تجزیه و تقسیم قدرت حاکمه جز انحلال آن چیست [؟] چون که قدرت‌های تقسیم‌شده یکدیگر را متقابلاً نابود می‌کنند و مردم عمدتاً در این موارد، به عقاید کسانی نظر دارند که در رشته حقوق اشتغال می‌ورزند و می‌کوشند ایشان را به دانش و معلومات خود وابسته سازند و نه به قدرت قانون‌گذاری» (هابز، ۱۳۸۰، ۲۹۵).

«وقتی در جنگ (خارجی یا داخلی)، دشمنان به پیروزی نهایی رسند، به نحوی که (چون نیروهای دولت اختیار را از دست داده‌اند) دیگر از اتباع به خاطر وفاداری و اطاعتشان حمایتی به عمل نیاید، در آن صورت دولت منحل گشته و هرکس آزاد است تا از هر طریقی که خودش صلاح می‌داند از خویش‌تن صیانت کند؛ زیرا حاکم روح و قوه حیاتی عمومی است که به دولت، حیات و حرکت می‌بخشد؛ و وقتی عمرش به سر آید، اتباع دیگر تحت حکومت آن نیستند، همچنان که جسد آدمی دیگر تحت اختیار روحی که آن را ترک گفته، نیست (هرچند روح جاویدان باشد)؛ زیرا اگرچه حق سلطان حاکم به واسطه عمل دیگران منقضی نمی‌شود، لیکن تکلیف اتباع به اطاعت و فرمانبرداری ممکن است منتفی گردد. چون هرکس که طالب حراست و صیانت از خویش باشد، می‌تواند هر جایی در جست‌وجوی آن برآید و هرگاه بدان دست یابد (بدون تظاهر فریبکارانه به اینکه از روی ترس تن به

فرمانبرداری داده است)، مکلف است تا زمانی که بتواند [عامل] صیانت و حراست خویش را حفظ کند. اما وقتی قدرت مجمع [حاکمی] سرکوب گردد، حق آن مجمع کاملاً از بین می‌رود؛ زیرا خود مجمع دیگر وجود ندارد و در نتیجه امکانی برای بازگشت مجدد حاکمیت در کار نیست» (هابز، ۱۳۸۰، ۳۰۱).

«این زمان در مورد کسی که هیچ تکلیف و التزامی نسبت به حاکم پیشین خود [مثل تکلیف سربازی] جز تکلیف و احترام اتباع معمولی ندارد، وقتی است که وسایل زندگی و معاش وی در ید اختیار پاسداران و سپاهیان دشمن قرار بگیرد؛ زیرا در این حال وی دیگر از جانب حاکم حراست نمی‌شود، بلکه از جانب طرف مخاصم در مقابل مالیاتی که می‌پردازد، حفظ و حراست می‌گردد. پس چون چنین مالیاتی در همه جا به عنوان امری اجتناب‌ناپذیر، قانونی به شمار می‌رود (هرچند پرداخت آن مساعدت به دشمن محسوب شود)، در نتیجه تسلیم کلی که باز هم مساعدت به دشمن به شمار می‌آید، نمی‌تواند غیرقانونی تلقی شود. به علاوه اگر در نظر بگیریم که آنان که خود را تسلیم می‌کنند تنها به واسطه بخشی از اموال و املاک خود دشمن را یاری می‌دهند؛ در حالی که آنان که مقاومت می‌کنند با کل آن املاک و اموال به وی مساعدت می‌نمایند [چون حاکم همه را تصرف می‌کند]؛ در آن صورت نمی‌توان تسلیم یا انفعال ایشان را یاری و مساعدت نامید، بلکه در واقع این کار به زیان دشمن است. اما اگر کسی به جز التزام به تبعیت به شیوه اتباع دیگر، خود را به عنوان سرباز ملتزم به تعهد دیگری ساخته باشد، در آن صورت مادام که قدرت مستقر در صحنه حاضر و مسلط است و در درون سپاه یا استحکامات نظامی خود، وسایل معاش وی را تأمین می‌کند، وی آزاد نیست سر به اطاعت قدرت تازه‌ای بنهد؛ زیرا در این حال نمی‌تواند از فقدان مصونیت و امنیت و وسایل معاش لازم برای زندگی سربازان شکوه و شکایت کند؛ اما وقتی در این امر خللی وارد شود، هر سربازی می‌تواند هر جا که امید بیشتری به کسب مصونیت و حراست داشته باشد به آنجا روی آورد و قانوناً خود را تسلیم حاکم جدید خویش سازد و همین قدر درباره زمان تسلیم قانونی اتباع در صورت تمایل به حاکم جدید کفایت می‌کند. پس اگر وی چنان کند

بی‌شک می‌باید فرمانبرداری راستین و مطیع باشد؛ زیرا قراردادی که به شیوه قانونی منعقد شده باشد، قانوناً قابل نقض نیست» (هاجر، ۱۳۸۰، ۵۶۵).

«اگر کسی در هنگام که کشورش فتح می‌شود، خارج از آن به سر ببرد، خود وی فتح نشده و در نتیجه تابع فاتح نخواهد بود؛ اما اگر در بازگشت به وطن خود را تسلیم حکومت کند، در آن صورت ملزم به اطاعت از آن خواهد بود پس فتح (در تعریف) کسب حق حاکمیت از طریق پیروزی و غلبه است؛ و این حق با تسلیم مردم حاصل می‌شود که به واسطه آن ایشان با فاتح عهد می‌بندد و در مقابل [امنیت] جان و آزادی خود، قول فرمانبرداری به وی می‌دهند» (هاجر، ۱۳۸۰، ۵۶۶).

«از همین مطلب می‌توان پی برد که در چه زمانی باید گفت که آدمیان موضوع فتوحات واقع شده‌اند و ماهیت فتح و حق فاتحان در چیست؛ زیرا چنان تسلیمی نهایتاً شامل حال همگان می‌گردد. فتح، نفس پیروزی نیست، بلکه کسب حقی برای حکومت بر آدمیان به واسطه پیروزی است. پس آن کس که گشته شود مغلوب است، اما موضوع فتوحات واقع نشده است. به همین سان آن کس که اسیر یا محبوس و در بند کشیده شود، فتح نشده هرچند مغلوب گشته است، زیرا وی همچنان دشمن است و ممکن است خود را رهایی بخشد؛ اما آن کس که با وعده اطاعت و فرمانبرداری جان و آزادی خود را تأمین کرده باشد، تنها در آن حال و نه پیش از آن، بدین سان فتح گردیده و به یکی از اتباع تبدیل شده است» (هاجر، ۱۳۸۰، ۵۶۵-۵۶۶).

مناسبات قدرت در حکومت ایلخانان

بنا بر گفته آشتیانی اجداد چنگیزخان و طوایف مطیع ایشان از مدت‌ها پیش از ایام پدر او خراج‌گزار امپراتوران چین شمالی بودند و با اکراه بسیار سرداران ایشان باج می‌دادند. یسوکای بهادر^۱ که مردی کافی و رشید بود در ایام ریاست خود طوایف مغولی را که در جوار یورت قبیله او سر می‌کردند به اطاعت درآورد و تا آنجا قتدار و اهمیت پیدا کرد که امپراتور چین از بسط

^۱ یسوکای بهادر رئیس قبیله قباد از قبایل مغول و پدر چنگیزخان بزرگ و جهانگشای مغول بود.

قدرت او در وحشت افتاد و جماعتی را به جلوگیری او فرستاد، ولی یسوکای بهادر غالب آمد و به زودی طوق بندگی را از گردن قبیله خود برداشته، در کارها مستقل شد و اساس دولت بزرگی را که پسرش تموچین به وجود آورد ریخت (آشتیانی، ۱۳۱۲، ۱۵). چنگیزخان یا همان تموچین در حدود سال ۵۴۹ هجری در مغولستان تولد یافته و پدرش یسوکای بهادر رئیس و خان قبیله قیات از قبایل مغول بوده است (آشتیانی، ۱۳۱۲، ۱۵). زمانی که تموچین به حد رشد رسید، دلاوری‌های نمایانی از خود نشان داد و حملات موفقیت‌آمیز بسیاری را ضد قبایل متمدن‌تر پیرامون خود آغاز کرد و موفق شد بر دشمنان غلبه کند. او در سال ۵۹۹ ق. اونک‌خان شاه معتبر قبیله کرائیت را شکست داد و از میان برد. این واقعه بر شوکت و اسم و اعتبار تموچین افزود (یوسفی‌حلوایی، ۱۳۸۱، ۶۹).

پس از استیلا مغولان شهرها یکی پس از دیگری سقوط کرد و استحکامات و برج و باروی آنها، علی‌رغم پایداری فراوان برخی از آنها، فروریخت (یوسفی‌حلوایی، ۱۳۸۱، ۶۹). پس از خوارزم، به آذربایجان و قفقاز لشکر کشیدند. شاهان گرجستان و ارمنستان را مغلوب کردند. شهرهای دیگری که تا این زمان تسخیر نشده بود، به تصرف مغولان درآمد و ایران بدون آنکه جزئی از قلمرو حکومت مغولان شده باشد، به صورت سرزمینی ویرانه درآمد. در این میان تنها جلال‌الدین مینکبرنی یکی از پسران خوارزمشاه و جانشین او بود که به نبرد با مهاجمان پرداخت (یوسفی‌حلوایی، ۱۳۸۱، ۶۹).

حکومت مغولان و ایلخانان را می‌توان بر اساس نظر هابز یک حکومت تأسیسی با تکیه بر قدرت استبدادی در نظر گرفت که به وسیله تموچین (چنگیز) تأسیس شده بود و با به حکومت رسیدن هلاکو^۱ در ایران ادامه یافته بود. در عهد منگو قآن، ایران تحت سلطنت خاندان هلاکو از شعبه فرزندان تولی‌دارای یک سلسله پادشاهی شد که آن را سلسله ایلخانان یعنی خانان محلی می‌گویند.

^۱ فرزند تولی‌خان و نوه چنگیزخان و مؤسس سلسله ایلخانان بود.

ایلخانان مغول که در فلات ایران پادشاهی می‌کردند، ایران را از لحاظ سیاسی از متصرفات خان قراقروم مجزا و استقلال ایران را تجدید کردند. مؤسس این سلسله هلاکو خان مغول برادر منگو قاآن است. دوره حکومت ایلخانان مغول در ایران صد سال بود (۶۵۶-۷۵۶) (رضایی، ۱۳۱۱، ۱۸۱-۱۸۲). با روی کار آمدن ایلخانان در ایران، هلاکو به عنوان نخستین پادشاه سلسله ایلخانی مغول بر تخت سلطنت نشست (بجنوردی و سجادی، ۱۳۹۳، ۵۳۵). وقتی منگو قاآن ممالک را تخصیص فرمود، ممالک غربی به پادشاهزاده هلاکو رسید که پسر سومین بود از پشت تولی خان. پس هلاکو نزدیک یک ماه ۴۰ روز مراسم تودیع به جای آورد و هر روز برای رسیدن به پادشاهی خزاین و جواهرات را پیشکش کرد و سور و جشن را آواز به فلک رساند و اولین یرلیغ که داد این بود که از حدود المالیغ و ماورالنهر خراسان کل راه‌ها را از خار و سنگ پاک کنند تا سم اسب قاآنزاده آسیب نبیند (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳، ۲۶۰). او به ایجاد دولت عظیمی در فلات ایران - که حدود آن از جیحون تا فرات بود- توفیق یافت و توانست به حکومت ۵۰۰ ساله خلفای عباسی خاتمه دهد (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳، ۱۸۵). ایلخانان نیز مانند چنگیزخان و جانشینانش به تهاجمات دست می‌زدند و این فتوحات را باعث افزایش اعتبار خود می‌دانستند. «هلاکو در میانه قرن ۷ ق به فرمان خان مغول مامور تکمیل فتوحات چنگیزخان در غرب آسیا شد. با آنکه مغولان تا آن تاریخ بر بیشتر سرزمین‌های مسلمان‌نشین دست یافته بودند، هنوز مراکزی در غرب آسیا از هجوم و کشتارشان ایمن مانده بود» (بجنوردی و سجادی، ۱۳۹۳، ۵۳۵).

مناسبات قدرت در حکومت سلجوقیان روم

بنا بر گزارش راوندی، در ابتدا آل سلجوق سپاهی کامگار و تعداد بی‌شماری بودند و دارایی بی‌شماری داشتند و مردمانی دیندار بودند و آفتاب اقبال ایشان از غفلت دور بود. از دارالکفر اجتناب کردند و میل به مجاورت دارالاسلام داشتند و به زیارت خانه کعبه و تقرب دین پرداختند. آنها به دلیل زیادبودن خانه و تنگی چراخوار از ترکستان به ولایت ماورالنهر آمدند. در زمستان منزلگاهشان نور بخارا و در تابستان سغد سمرقند بود (راوندی، ۱۳۸۵، ۸۶-

(۸۷). به گفته مؤلف کتاب تاریخ سلسله سلجوقی، سلجوقیان به دلیل صحرانشینی صاحب استعداد و سلاح و قدرت و نعمت بودند. به شهری نزدیک نمی‌شدند و از کسی اطاعت نمی‌کردند (بنداری، ۱۳۵۶، ۴). سلجوقیان را باید قبیله‌ای از ترکان ساکن خوارزم^۱ دانست که نام اصلی طایفه آنان آغز بوده است که بعداً مخفف شده و به لفظ غز درآمده (مشکوتی، ۱۳۴۳، ۱). نسب سلاجقه به سلجوق فرزند «تقاق» یکی از رؤسای ترکان می‌رسد که شاخه‌ای از ترکان «غز» به شمار می‌آید. از این رو جانشینان او را به نام سلجوقیان یا سلاجقه می‌نامند (سماقی، ۱۳۹۲، ۵۶). سلجوق چهار پسر داشت؛ اسرائیل، میکائیل، یونس و موسی یبغو (راوندی، ۱۳۸۵، ۸۷). «پیشوای محترم و بزرگ برتر آنان میکائیل فرزند سلجوق بود» (بنداری، ۱۳۵۶، ۴). میکائیل بن سلجوق دو پسر داشت؛ چغری بک ابوسلیمان داود^۲ و ابوطالب طغرل بک محمد که خیلی مورد احترام بودند. طغرل سلطنت خود را آغاز کرد و آلپ‌ارسلان^۳ برادرزاده‌اش همیشه در خدمت او بود و در معضلات او را یاری می‌کرد (راوندی، ۱۳۸۵، ۱۰۴ و همچنین مستوفی قزوینی، ۱۳۳۹، ۴۲۷). سلجوقیان در سال (۱۴۰۱ م / ۴۳۲ هـ) به ریاست طغرل سلجوقی، مسعود غزنوی را در نزدیکی «مرو» در نبرد «دندانقان» شکست دادند و دولت عظیم سلجوقی را تشکیل دادند (سماقی، ۱۳۹۲، ۵۶). بنا بر گفته راوندی، آلپ‌ارسلان بعد از مرگ طغرل پسر او یعنی سلیمان^۴ را برکنار می‌کند و بر تخت می‌نشیند (راوندی، ۱۳۸۵، ۱۱۶ و همچنین نیشابوری، ۱۳۳۲، ۷)؛ اما بنا بر گزارش مستوفی به حکم وصیت سلطان طغرل برادرزاده‌اش سلیمان بن چغری بیک که ولیعهد بود، به پادشاهی رسید. عموزاده طغرل بیک، قتلش بن اسرائیل با او سازش نکرد و با کمک ترکمانان با سلیمان جنگید و بر ملک مستولی شد. آلپ‌ارسلان به جنگ قتلش آمد و در دامغان جنگیدند و قتلش از اسب افتاد، سرش بر سنگی خورد و درگذشت و آلپ‌ارسلان به پادشاهی رسید (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۹، ۴۳۰). به علت ضعف عمده «گرایش به پراکندگی و عدم تمرکز»

^۱ حوالی دریاچه آرال کنونی

^۲ برادر بزرگ سلطان طغرل و حاکم خراسان و بخشی از ماورالنهر.

^۳ پسر چغری بیک و برادرزاده سلطان طغرل و دومین سلطان سلجوق بود.

^۴ این سلیمان در حقیقت پسر چغری بیک و برادر آلپ‌ارسلان بوده اما بنا بر گزارش راوندی پسر طغرل بیک معرفی شده زیرا مادر سلیمان بعد از فوت چغری بیک به نکاح سلطان طغرل درآمده است.

بعد از سلطنت برکیارق^۱ (۱۱۵۰- ۱۰۹۲ م / ۴۹۸-۴۸۵ هـ) دولت سلجوقیان تجزیه و به پنج خانواده، سلاجقه بزرگ، سلاجقه عراق، سلاجقه کرمان، سلاجقه شام و سلاجقه روم تقسیم شدند (سماقی، ۱۳۹۲، ۵۶-۵۷).

سلاطین سلجوقی روم ۱۴ نفر بودند و به مدت ۲۲۰ سال حکومت کردند. این سلسله به ابوفوارس قتلش بن اسرائیل بن سلجوق^۲ می‌رسد که در عصر نخستین فتوحات سلجوقی حاکم موصل، دیاربکر و شام شده بود (حلمی، ۱۳۸۴، ۵۶). دولت سلاجقه روم نیز یک دولت تأسیسی به شمار می‌رفت که توسط سلیمان بنیان‌گذاری شد.

«نفوذ سلجوقیان در آناتولی به پیش از نبرد ملازگرد برمی‌گردد؛ یعنی آن هنگام که در سال ۴۴۰ ق/ ۱۰۴۸ م. ارزروم را فتح کردند و تا طرابوزان و آناتولی مرکزی پیش رفتند و با غارت ملاحظیه (۴۴۹ ق/ ۱۰۵۷ م)، سیواس (۴۵۷ ق/ ۱۰۶۴ م) و قیصریه و قونیه (۴۶۰ ق/ ۱۰۶۷ م)، راه ورود سپاه خود به سمت بوسفور را هموار کردند. نبرد ملازگرد میان آلپ ارسلان سلجوقی و رومانوس چهارم امپراتور بیزانس در سال ۴۶۴ ق/ ۱۰۷۱ م. پایانی بر فرمانروایی بیزانس بر آناتولی به شمار می‌رود. پیامدهای این نبرد بسیار گسترده بود و سرنوشت سیاسی و اجتماعی آسیای صغیر را دگرگون کرد. ۱۰ سال پیش از نبرد ملازگرد، آسیای صغیر از دست بیزانس خارج شد. مهم‌ترین مناطق آسیای صغیر یعنی شهرهای تجاری و اقتصادی جنوب دریای سیاه، در دست ترکان سلجوقی قرار گرفت. در دوره ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵ ق/ ۱۰۹۲-۱۰۷۲ م) سلیمان بن قتلش شاهزاده سلجوقی، به فرمان سلطان در آسیای صغیر به ادامه فتوحات پرداخت و در سال ۴۷۰ ق/ ۱۰۷۷ م. به طور رسمی فرمانروای آسیای صغیر شد. او پس از تسلط بر آناتولی، تا غربی‌ترین مناطق آن پیش رفت و «نیقیه» را به عنوان پایتخت خود برگزید. با فتح انطاکیه در سال ۴۷۱ ق/ ۱۰۷۸ م، حدود دولت سلجوقی از طرف غرب به دریای مدیترانه رسید. از این زمان تا سال ۷۰۷ ق/ ۱۳۰۷ م.

^۱ رکن الدین ابوالمضفر برکیارق، فرزند ملکشاه و پنجمین پادشاه سلجوقی است.

^۲ فرزند ارسلان بیغو و پسرعموی طغرل بیک سلجوقی بود.

که مغولان بر آسیای صغیر و آناتولی مسلط شدند، دولت سلجوقی روم در رقابت با امپراتوری بیزانس، بر مناطقی از این سرزمین حکمروایی کرد» (فضلی‌نژاد و خیراندیش، ۱۳۹۸، ۸۱).

سلجوقیان روم که شاخه‌ای از سلجوقیان بزرگ بودند، نه تنها موجب تحولی اساسی در امور سیاسی، نظامی، مذهبی، نژادی، اقتصادی، فرهنگی و هنری در آناتولی^۱ شدند، بلکه حضور آنان در آن سرزمین، علاوه بر جهان اسلام، در تاریخ جهان نیز دگرگونی‌های فراوانی در جهات گوناگون به دنبال داشت (فروزانی، ۱۳۹۳، ۲۵۵-۲۵۶) و تمدن ایران که بعد از ظهور اسکندر از سواحل شرقی هلسپون و داردانل عقب‌نشینی اختیار کرده بود، بعد از چندین قرن دوباره با این خاندان در صحرای لیدی و فریژی با کمال استحکام ریشه دواند و در ظهور مغول مملکت سلاجقه روم پناهگاه امنی برای ایرانیان شد (نیشابوری، ۱۳۳۲، ۴).

بررسی تعاملات دو قدرت سلجوقی و ایلخانی با تکیه به نظریات هابز

چنانچه ذکر شد مغولان برای افزایش اعتبار و اختیار خود به فتوحات و تهاجم به همسایگان خود می‌پرداختند. «رشیدالدین هنگام تشریح ماموریت هلاکوخان، یکی از نقاطی را که در برنامه‌های جنگی وی بر می‌شمارد، سرزمین روم است. وی می‌نویسد، منگو قآن (۶۵۷-۶۴۸هـ) برادر خود هلاکوخان را جهت ولایات غربی ایران زمین و شام و مصر و ارمن معین فرمود» (شهریاری، ۱۳۹۱، ۲۹ و همچنین مرتضوی، ۱۳۷۰، ۳۵-۳۶). مناسبات سیاسی مغولان، با سلجوقیان روم از زمان حکومت اکتای قآن شروع می‌شود. در زمان وی، تکاپوهای جلال‌الدین^۲ علیه مغولان همچنان ادامه داشت. مغولان به سرداری جرماغون نوین^۳ و به امر اکتای قآن عازم ایران و مامور تعقیب سلطان جلال‌الدین شدند. در این تعقیب، آنها به سرزمین‌های آسیای صغیر نزدیک شدند. سلطان جلال‌الدین که در این هنگام به جای

^۱ آسیای صغیر یا تراکیا

^۲ جلال‌الدین و الدین ابوالمظفر مینگوری بن علاء‌الدین محمد، آخرین پادشاه سلسله خوارزمشاهیان

^۳ سردار مغول که نایب السلطنه امپراتوری مغول در خاور نزدیک بود.

نبرد با مغولان، به جنگ با پادشاهان سلجوقی روم و حاکمان ایوبی و امرای حلب و موصل و... سرگرم شده بود، با نزدیک شدن مغولان، به اجبار اختلافات خود را با سلاطین یادشده کنار گذاشت و آماده جنگی دیگر با مغولان شد. در این هنگام سلطان جلال‌الدین درگذشت و نیروهای مغول که در تعقیب سلطان جلال‌الدین به آسیای صغیر رسیده بودند، شروع به دست‌اندازی به قلمرو دولت روم سلجوقی کردند (حسینی، ۱۳۸۳، ۲۱).

منظور از روم آسیای صغیر است. در آن زمان، شعبه سوم سلاجقه در آسیای صغیر حاکمیت داشتند. آنان در تاریخ به سلاجقه روم مشهورند. پیش از آن که مغولان با حکومت سلاجقه روم روبه‌رو شوند، جلال‌الدین خوارزمشاه (۶۲۸-۶۱۷ هـ) به عنوان حائلی میان آن دو قرار داشت. بین جلال‌الدین و علاء‌الدین کیقباد (۶۱۶-۶۳۴ هـ)، پادشاه سلاجقه روم، اتحادی علیه مغولان شکل نگرفت. در واقع این دو قدرت همیشه از یکدیگر بیمناک بودند (شهریاری، ۱۳۹۱، ۲۹).

«نخستین تماس سلاجقه روم با مغولان در سال ۶۲۹ ق. اتفاق افتاد» (شهریاری، ۱۳۹۱، ۲۹ و همچنین یوسفی‌حلوایی، ۱۳۸۱، ۱۷۸ و همچنین ابن بی‌بی). گرچه نویری آن را در سال ۶۳۴ ق می‌داند. بنا بر گفته شهریاری در آن سال، جرماغون، فرمانده سپاه مغول، با لشکر خود به سیواس حمله کرد و پس از سقوط جلال‌الدین (۶۲۸ هـ) علاء‌الدین کیقباد درصدد برقراری صلح با مغولان برآمد (یوسفی‌حلوایی، ۱۳۸۱، ۱۷۸).

آنها هنگامی که در تعقیب جلال‌الدین بودند به آسیای صغیر رسیدند که تحت حکومت سلاجقه روم بود و شروع به دست‌اندازی به این منطقه کردند. «علاء‌الدین کیقباد^۱ که فرمانروای محتاطی بود با فرستادن سفیری به نزد خان مغول خواستار عقد قرارداد شد و پیروی از مغول را پذیرفت» (یوسفی‌حلوایی، ۱۳۸۱، ۷۵). مغولان در برابر شهرهایی که قصد تصرف آن

^۱ برادر کیکوس اول و فرزند کیخسرو اول بود که در زمان سلطنت کیکوس اول در قلعه ای زندانی بود. دوران سلطنت او را دوره طلایی سلجوقیان روم نامیده اند.

را داشتند به دوروش عمل می‌کردند؛ مانند یاسا و آیین مغول که هرکس ایلی آنان را بپذیرد و مطیعشان شود از خشم آنان در امان می‌ماند. به همین دلیل قبل از اینکه به شهری حمله کنند آنها را به پذیرش ایلی دعوت می‌کردند. در صورت پذیرش از سوی حکام شهرها، خراج سنگین بر آن تحمیل کرده و از خود یک شحنة بر آن شهر می‌گذاشتند و می‌رفتند. در صورت عدم پذیرش، دستور قتل عام صادر می‌کردند (یوسفی‌حلوایی، ۱۳۸۱، ۷۰-۷۱). در برخورد با سلاجقه نیز به همین طریق عمل کردند و علاءالدین ایلی آنان را پذیرفت. بعضی مورخان سلطان علاءالدین کیقباد، محتمم‌ترین سلطان سلجوقی روم را که با هم احتشام و اقتدار معتقد به لزوم مصالحه با مغول و قبولی ایلی که تتر بوده، به همین مناسبت سلطانی خردمند و دوراندیش دانسته‌اند و عقیده دارند این پادشاه دانا و بینا انجام کار را از آغاز با چشم دل می‌دیده و بانگ و اوایلای مسلمانان آسیای صغیر و بین‌النهرین و شام و فریاد الامان مردم بی‌پناه بغداد و حمص و حلب و دمشق را به گوش جان می‌شنید و دولت‌های باقی‌مانده اسلامی را به عبرت‌گرفتن از وقایع هولناک چین و ماوراءالنهر و خراسان و عراق و «علاج واقعه قبل از وقوع» توصیه می‌کرده است. این قضاوت درباره علاءالدین کیقباد، با توجه بدانچه سال‌ها بعد اتفاق افتاد و آب دجله و فرات از خون مسلمانان رنگین گشت، قضاوتی درست می‌نماید (مرتضوی، ۱۳۷۰، ۱۴۴).

یوسفی‌حلوایی اولین رابطه سیاسی علاءالدین با دربار مغول را در سال ۶۳۳ ق دانسته و این‌گونه مطرح می‌کند که مغولان، علاءالدین را به ایلی دعوت کرده‌اند. «اندکی پیش از مرگ علاءالدین کیقباد، یعنی در سال ۶۳۳ ق. نخستین رابطه سیاسی مستقیم میان دربار قراقروم و دربار سلاجقه روم برقرار شد و «امیر شمس‌الدین عمر قزوینی از سوی اردوی مغول به روم رفت و علاءالدین را به ایلی دعوت کرد و سلطان ایلی را قبول فرمود و فرمان داد تحف و هدایای لایق جهت ارسال به قآن مغول تدارک ببیند»؛ اما پیش از اینکه سفیر قآن از آسیای صغیر حرکت کند، علاءالدین کیقباد «در سنه اربع و ثلاثین و ستمایه (۶۳۴ ق)» وفات یافت» (یوسفی‌حلوایی، ۱۳۸۱، ۸۹-۹۰). اما فروزانی اولین تماس آنها را در سال ۶۳۰ ه.ق و با ارسال سفیر از طرف علاءالدین به دربار مغول بازگو می‌کند؛ «در سال ۶۳۰ ه.ق.

علاءالدین کیقباد اول سفیری به نزد اوکتای قآن مغول فرستاد و به او اظهار اطاعت کرد و خان مغول در واکنش به این اقدام علاءالدین سلطنت او را به رسمیت شناخت. سلطان علاءالدین در سال ۶۳۶ ه.ق. مسموم شد و درگذشت در تاریخ آل سلجوق در آناتولی آمده است که مسمومیت سلطان علاءالدین به دست پسرش غیاث‌الدین کیخسرو انجام گرفت» (فروزانی، ۱۳۹۳، ۲۶۲).

بر اساس نظریات هابز دولت ایلخانی و دولت سلاجقه روم هرکدام یک دولت تأسیسی بودند. دولت ایلخانی یک شاخه از خوانین مغول به شمار می‌رفتند. «اباقا و جانشینان دیگر هولاکو را که از تاریخ مرگ او تا انقراض این سلسله در ایران سلطنت کرده‌اند سلسله سلاطین مغول یا ایلخانان می‌گویند و سلسله ایشان چون دیگر چندان ارتباطی با خوانین مغولستان نداشته و محکوم حکم دربار قراقروم نبوده، سلسله مستقلی محسوب می‌شود و از تاریخ جلوس اباقا به بعد به تدریج نفوذ مغول و حکم خوانین اصلی مغولستان در ایران از میان می‌رود و جانشینان هلاکو راه و رسم سلاطین ایران را پیش می‌گیرند و در حقیقت یک طبقه از پادشاهان این مملکت به شمار می‌روند» (اقبال آشتیانی، ۱۳۱۲، ۲۰۰).

دولت سلاجقه روم را نیز بر اساس نظریه قدرت هابز میتوان یک دولت تأسیسی معرفی کرد که توسط قتلش در آناتولی تأسیس شد. «سلیمان وارد شبه‌جزیره آناتولی شد و از فرصت فروپاشی خط دفاعی مرز روم شرقی و نزاع‌های داخلی آنها بهره‌گیری کرد و باقی‌مانده استحکامات بیزانس در آناتولی را وادار به تسلیم کرده، تا کرانه‌های دریای اژه پیش رفت. او شهر نیکیه، واقع در شمال شرقی شبه‌جزیره را متصرف شد و مرکز حکومت خود قرار داد» (یوسفی‌حلوانی، ۱۳۸۱، ۱۷۶). اما بر اساس نظریه هابز تصرف آناتولی توسط ایلخانان و اعمال قدرت به واسطه قهر و زور بر آنها یک دولت اکتسابی محسوب می‌شود و حکام سلجوقی از ترس مرگ و بردگی به اظهار اطاعت ظاهری از ایلخانان می‌پرداختند.

پناهگاه‌هایی در ایران و خارج از ایران وجود داشت که از حمله مغولان در امان مانده بود؛ یکی از آنها آسیای صغیر بود که توسط سلاجقه روم اداره می‌شد. سلاطین سلجوقی هنگامی که متوجه شدند مقاومت در برابر مغولان ممکن نیست، بعد از اظهار اطاعت ظاهری از آنها خطر حمله مغول را برطرف کردند (حسینی و تقوایی، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸، ۱۰۴).

نوع سلطه ایلخانان نسبت به سلاجقه با توجه به نظرات هابز سلطه استبدادی است؛ زیرا سلاجقه از ترس فروپاشی به اطاعت ایلخانان درآمدند. سیواس، اولین شهر از این شبه جزیره بود که یورش و کشتار و غارت مغول را تجربه کرد. علاءالدین کیقباد از این اقدام مغول بسیار مضطرب شد و چون مرد باسیاست و عاقلی بود، برای پیشگیری از نابودی کشورش درصدد توافق با آنها برآمده و سفیر خود را نزد قآن مغول فرستاد و اعلام فرمانبرداری کرد. بدین گونه، سرزیرشدن قشون مغول به سرزمین آسیای صغیر را برای زمانی کوتاه به تعویق انداخت (یوسفی‌حلوائی، ۱۳۸۱، ۱۷۸-۱۷۹). علاءالدین سفیری نزد اگتای قآن (۶۲۶-۶۳۹ هـ) فرستاد و اعلام تابعیت کرد، اما جانشین او غیاث‌الدین کیخسرو دوم (۶۳۶-۶۴۲ هـ) با مغولان جنگید و مغولان در جنگ معروف کوسه‌داغ (۶۳۶ هـ) در ارمنستان سلاجقه را شکست دادند و شهرهای قیساریه و ملطیه را زیر سلطه درآوردند. آنها از سیواس تا ارزنه‌الروم را صاحب شدند. با این شکست سلطان غیاث‌الدین چاره‌ای جز صلح نداشت (شهریاری، ۲۹، ۱۳۹۱).

اما سیاست صلح و مدارای علاءالدین که با پذیرش اطاعت از اگتای قآن در سال ۶۳۰ ق. امیدوار به دفع شر مغولان و حفظ استقلال دولت سلجوقی و امنیت آسیای صغیر بود، در زمان سلطنت غیاث‌الدین کیخسرو دوم با حمله بایجونویان^۱ به ارزنه‌الروم و شکست غیاث‌الدین کیخسرو در کوس‌داغ و کشتار و غارت شهرهای شبه‌جزیره آسیای صغیر با شکست روبه‌رو شد. از آن به بعد پادشاهان سلجوقی با تحمل ذلت‌ها و خفت‌های فراوان به عنوان دست‌نشانندگان مغلوب و مقهور، نام بی‌مسمای سلطنت را حفظ کردند (یوسفی‌حلوائی، ۱۳۸۱، ۹۰ و همچنین مرتضوی، ۱۳۷۰، ۱۵۶). به گزارش

^۱ سردار مغول و جانشین جرماغون نویان.

همدانی، بایجو نویان به روم لشکر کشید، در آن زمان سلطان روم غیاث‌الدین کیخسرو پسر علاءالدین در کوسه داغ با بایجونویان جنگید و شکست خورد و بایجونویان تمام روم را گرفت و به قتل و غارت پرداخت (همدانی، ۱۳۷۳، ۹۹۴).

سلاجقه می‌دانستند با مقابله در برابر دشمن کل اموال و املاکشان از دست می‌رود، اما با تسلیم شدن در برابر ایلخانان توانستند با بخشی از اموال و املاک به صورت خراج و... دشمن را کمک کنند و برای مدتی از سقوط جلوگیری کنند. «سلسله مذکور، همانند بیشتر حکومت‌های شرقی اسلامی، در مقابل سیل مغول قدرت ایستادگی را از دست داد و سرانجام به اطاعت ایلخانان گردن نهاد» (اردم، ۱۳۹۱، ۹۷). البته مغولان هم خواستار فرمانبرداری حاکمان آن منطقه بودند و بهتر بود این فرایند در فضایی مسالمت‌آمیز انجام شود؛ چون آنان به دنبال تسلیم کردن مملوکان مصر و شام بودند (شهریاری، ۱۳۹۱، ۳۰).

سلجوقیان برای در امان ماندن از نابودی توسط مغولان در برابر آنان تسلیم شده و با پرداخت خراج و اطاعت از آنها سقوط حکومت خود را به تعویق انداختند. «شکست کوسه‌داغ که آغاز انحطاط و بدبختی در تاریخ سلاجقه آناتولی بود، موجب پذیرش تابعیت غیاث‌الدین کیخسرو دوم از مغولان و پرداخت خراج به آنان شد و همین موضوع مقدمه ختم استقلال سلاجقه روم و منضم شدن بقیه ممالک سلجوقی به متصرفات ایلخانان مغول بود» (فروزانی، ۱۳۹۳، ۲۶۲-۲۶۳). پیمان صلحی که بین دو طرف بسته شد، حاکی از آن بود که روم سلجوقی استقلال خود را از دست داده، تابعیت مغول را رسماً پذیرفته است (بیانی، ۱۳۷۹، ۲۸۴-۲۸۵). به موجب این توافق‌نامه، دولت سلجوقی ناگزیر از پرداخت خراج سالانه و اسب و استر و مادیان و گاو و گوسفند به مغولان شد (یوسفی‌حلوایی، ۱۳۸۱، ۱۰۰).

با توجه به نظریات هابز می‌توان پادشاهان سلجوقی را خدمتگزار ایلخانان دانست؛ زیرا آنها با اینکه از آزادی جسمانی برخوردار بودند توسط ایلخانان به خدمت گرفته شده بودند و فقط دستورات مغولان را در آسیای صغیر

انجام می‌دادند. «بنا بر کتاب دولت سلجوقیان، از سال ۶۵۷ ه.ق که سلجوقیان روم به مغولان اظهار فرمانبرداری کردند، مغولان در امور حکومت روم بنای دخالت گذاشتند و هرکسی را می‌خواستند در آنجا به سلطنت برمی‌گزیدند. بدین ترتیب، قلمرو سلجوقیان روم از آسیب حملات مغولان در امان ماند» (فروزانی، ۱۳۹۳، ۲۶۴-۲۶۵). در نتیجه اعمال خراج، حکومت مغول قادر بود که تمام یا بخشی از کالاها و محصولات تولیدی آسیای صغیر را به رایگان تصاحب کند (اردم، ۱۳۹۱، ۹۹). حتی سلاجقه در سکه‌های خود برتری مغولان را پذیرفته بودند؛ «کیکاووس سوم گاهی بر روی سکه‌های خود نقش شیر و یا شیر و خورشید را می‌آورد که بعضی از آنها در ارزنجان، سیواس و قونیه (در سال ۶۹۸ ه.) ضرب شده و سیادت و برتری ایلخان محمود غازان^۱ را پذیرفته است» (بازورث، دارلی دوران و...، ۱۳۸۰، ۲۱۷).

بر اساس این مباحث سلاجقه جزء اتباع ایلخانان به شمار می‌رفتند؛ چون برای نجات جان و آزادی خود تسلیم شده بودند. اما اگر مغلوب می‌شدند، همان‌طور که هابز بیان کرده است، همچنان دشمن باقی می‌ماندند؛ بنابراین بعد از تسلیم با پرداخت خراج به یکی از ولایات ایلخانان تبدیل شدند و بر اساس نظریه قدرت نوع سلطه ایلخانان بر سلاجقه استبدادی بود. «پرداخت خراج به آنها یکی از شروط مندرج در عهدنامه‌ای بود که بعد از شکست سلجوقیان در نبرد کوسه‌داغ از قوای مغولی میان دو طرف بسته شد» (اردم، ۱۳۹۱، ۹۹). این معاهدات و پرداخت خراج آناتولی را از قتل و غارت مغولان حفظ کرد، اما هزینه‌ها و خراج‌های سنگینی که ایلخانان برای سلاجقه ایجاد کرده بودند به مرور باعث ورشکستی و ضعف اقتصادی سلجوقیان شد. بایجونیان، فرمانده مغول مکرراً سفرایی را برای درخواست خراج عقب‌افتاده به دربار سلجوقی می‌فرستاد. خزانه سلجوقیان که قدرت پرداخت خراج را از دست داده بود، با اضافه شدن هزینه پذیرایی از سفرای مغول به مخارج دیگر رو به ورشکستگی نهاد. البته امرای دولت نیز با توجه به اینکه حکومت در مقابل خدمات آنها پولی برای پرداخت نداشت، زمین‌ها

^۱ فرزند ارغون و هفتمین ایلخان از سلسله ایلخانان ایران بود که به مسلمانان و اهل تشیع اهمیت زیادی می‌داد.

یا نواحی گسترده‌ای را به عنوان اقطاع تصرف کردند. این موارد بر ضعف اقتصادی دولت مرکزی افزود (اردم، ۱۳۹۱، ۱۰۰).

حیات اقتصادی و بازرگانی در سرزمین‌های اصلی سلطنت سلجوقیان روم به خصوصی از اوایل سده هفتم/سیزدهم شکوفا شد. تنها در نواحی مرزی بود که به دلیل جنگ‌های ادواری و تهاجمات، آشفتگی اقتصادی و اجتماعی رخ داد و نکته دیگر اینکه خود سلاطین علاقه زیادی به شکوفایی کشاورزی قلمرو خود نشان دادند. مالیات‌هایی که تشکیلات دیوانی سلجوقیان بر جمعیت مسیحی منطقه می‌بستند کمتر از فشارهای مالیاتی نظام مالی بیزانسی‌ها بود. اما پس از استیلای مغولان بر سلطنت سلجوقیان در اواخر سده هفتم/سیزدهم میزان مالیات طبقات مختلف جامعه افزایش یافت. سرزمین آناتولی تمامی مخارج سپاه و تشکیلات مغولان را در آنجا هزینه می‌کرد و در این منطقه مالیات‌هایی وجود داشتند که نام آنها معلوم است ولی ماهیت اصلی آنها شناخته نیست.^۱ در بازسازی عمومی مالی امپراتوری ایلخانی در حدود سال ۱۳۰۰/۷۰۰ تحت نظارت وزیر اعظم مغولان خواجه رشیدالدین طبیب، تلاشی هم برای احیای اقطاع صورت گرفت و در زمان سلاطین متأخر سلجوقی به صورت ملک یا دارایی خصوصی درآمد (بازورث، دارلی دوران و...، ۱۳۸۰، ۱۵۴-۱۵۵).

بنابراین با توجه به مطالب فوق و نظریات هابز حکام سلجوقی اسپر ایلخانیان نشده بودند، بلکه به تابعیت آنان درآمد بودند. بنابراین با توجه به نظریه قدرت حق حاکمیت از آنها سلب شده و آنها به صورت یک دست‌نشانده برای انجام اوامر ایلخانان در آناتولی وجود داشتند و تا حدی تحت سلطه آنان بودند که حکام و وزاری سلجوقی توسط ایلخانان تعیین می‌شدند. «دخالت مغولان در حکومت روم تا جایی بود که سلاطین را برکنار می‌کردند و افراد دیگری را بر تخت سلطنت می‌نشانند» (حلمی، ۱۳۸۴، ۵۹). بعد از فخرالدین علی، وزرای سلجوقیان از طرف ایلخان تعیین می‌شدند. نخستین وزیر از میان آنها، فخرالدین قزوینی بود. موازی با این جریان، مغول‌ها برای تغییر نظام مالی آسیای صغیر شیوه التزام را در دستور

^۱ مثل بالش، اینجو، دالای؛ گوانیکه اینجو به مناطق متعلق به دولت ایلخانی در آناتولی اشاره کرد.

کار قرار دادند. نخستین فرد التزام گیرنده فخرالدین قزوینی بود. قبایل ترکمن آناتولی به شیوه اداری و اقتصادی جدید که بر تحمیل مالیات و هزینه سنگین بر رعایا مبتنی بود و نظام حکومتی استبدادی را ایجاد می کرد، واکنش نشان دادند و شورش‌هایی در اقصی نقاط منطقه به وقوع پیوست. با این حال ایلخانان تا مدت مدیدی این شیوه اداری را بر منطقه تحمیل کردند (اردم، ۱۳۹۱، ۱۰۷).

در دوره سلطان مسعود دوم^۱ نفوذ قدرت ایلخانان در حدی بود که مسعود به دستور آنها به پادشاهی رسید و چند بار او را از حکومت برکنار کردند و دوباره به حکم ایلخانی به سلطنت رسید. «سال سنه احدی و سبعمایه به سر آمد تا وقت دخول سنه اثنی و سبعمائه، در این سال سلطنت روم بر سلطان غیاث‌الدین مسعود به حکم یرلیغ مقرر شد» (آقسرائی، ۱۹۴۳، ۲۹۴). «غیاث‌الدین مسعود بن عزالدین کیکاوس از قرم آمده بود بفرمان ارغون‌خان پادشاه شد کار روم از آن گذشته بود که او تلافی توانستی کرد» (غفاری قزوینی، ۱۳۳۲، ۱۱۶ و همچنین مستوفی قزوینی، ۱۳۳۹، ۴۷۹). از زمین قفچاق اول کسی که از فرزندان عزالدین^۲ آمد ملک سیاوش بود. بسینوب بدر آمد. خبر به سلطان غیاث‌الدین رسید. از بیرون آمدن او، فرستاد او را گرفتند به قلعه بورغلو سنه ثمان و سبعین و ستمایه. بعد از دو ماه سلطان مسعود به در آمد. راست به سینوب عزم مغول کرد. آن وقت پادشاه مغل احمدخان بود. برآذر ابغا پسر هلاو [هلاکو] مسلمان بود. مسلمان دوست بود. سلطان مسعود نوازش کرد. امیر آخر [آخور] خود را به او داد. به روم فرستاد. سلطان غیاث‌الدین تیز عزم احمدخان کرد. روم را با سلطان غیاث‌الدین و سواحل را که ولایت قمرالدین بود به سلطان مسعود داد. امیر آخر [آخور] خود را به سلطان غیاث‌الدین فرستاد و خود روزی چند در قونیه بود (ناشناس، ۱۳۷۵، ۱۰۶-۱۰۷). ابن کیکاوس که از قرم آمده بود، به فرمان ارغون‌خان نامزد سلطنت شد، احوال روم در عهد او در اضطراب بود (مشکور، ۱۳۵۰، ۶۱۱).

^۱ فرزند عزالدین کیکاووس دوم.

^۲ عزالدین کیکاووس دوم پسر بزرگ غیاث‌الدین کیخسرو دوم بود.

همچنین حکومت ایلخانی چندین بار به تقسیم حکومت سلجوقی اقدام کرده که این تقسیمات مقدمات انحلال و تجزیه دولت سلاجقه روم را فراهم کرد؛ زیرا بر اساس نظر هابز و نظریه قدرت یک حکومت برای تضعیف دست‌نشانندگان خود دست به تقسیم آن قدرت می‌زند تا مقدمات سقوط آن را فراهم کند. اولین بار قلمرو سلاجقه بین پسران غیاث‌الدین کیخسرو دوم^۱ تقسیم شد. «پس از مرگ سلطان غیاث‌الدین (۶۴۲) پسرش عزالدین به جای او به سلطنت رسید. او نسبت به اگتای اظهار اطاعت کرد. هرچند از رفتن به قراقرم خودداری کرد. در قوریلتهای انتخاب گیوک (۶۴۳هـ) رکن‌الدین برادر سلطان عزالدین به آنجا رفت. گیوک حکومت سلاجقه روم را به رکن‌الدین داد، اما بزرگان حکومتی هر دو برادر به سلطنت برگزیدند. از املاک خالصه مقداری هم به علاء‌الدین برادر کوچک‌تر رسید. سپس به نام هر سه برادر سکه زدند و نوشتند: السلاطین اعظم عز، رکن و علاء. میان سه برادر اختلافاتی وجود داشت. پیش از آنکه علاء‌الدین به دربار منگو قآن برسد، به تحریک عزالدین وی را مسموم کردند. سپس رکن‌الدین و عزالدین هر دو به خدمت قآن رفتند. منگو قآن پس از اطلاع از آشوب لشکریان عزالدین در آقسرا، فرمان حکومت روم را بدون شراکت با یرلیغ و پاییزه، به رکن‌الدین داد» (شهریاری، ۱۳۹۱، ۲۹). همچنین فروزانی نیز بیان می‌کند که بعد از غیاث‌الدین کیخسرو، بر سر جانشینی او بین سه پسرش درگیری به وجود آمد و به دلیل اینکه مغولان در امور حکومت سلجوقیان روم نقشی تعیین کننده داشتند، ابتدا فرمانروایی بر آسیای صغیر را به عزالدین و رکن‌الدین دادند اما مدتی بعد هلاکو دستور داد که هر سه برادر به صورت مشترک حکومت کنند و وزارت آنها را به شمس‌الدین جوینی اصفهانی داد. این حکومت مشترک ۱۱ سال دوام یافت ولی بعد از آن دوباره اختلاف میان آنان به وجود آمد (فروزانی، ۱۳۹۳، ۲۶۳). همچنین یک بار دیگر با دخالت مغولان دولت سلجوقی به دو بخش تقسیم شد. «عزالدین کیکاووس دوم، پس از بازگشت به قونیه، فرستاده‌ای به نزد حکمران سرزمین‌های غربی مغولی، یعنی هولاکوخان فرستاد و از دست بایجو نویان به او شکایت کرد که او را از سلطنت عزل کرده و کشورش را به برادرش رکن‌الدین داده است.

۱ پسر علاء‌الدین کبکباد اول بود که از زمان به سلطنت رسیدن او با شکست کوسه‌داغ، دوره انحطاط و زوال سلاجقه روم شروع می‌شود.

هلاکوخان دستور داد تا سرزمین‌های سلجوقی میان دو برادر علی‌السویه تقسیم شود. به این ترتیب، یک بار دیگر با مداخله مغولان، دولت سلجوقی به دو بخش تقسیم گردید. این بهترین وسیله بود که آناتولی را زیر نفوذ و سلطه مغولان قرار دهد. پایه این بخش‌بندی، همان بخش‌بندی پیشین بزرگان روم بود» (یوسفی‌حلواپی، ۱۳۸۱، ۱۱۷-۱۱۸).

سلطان احمد نیز یک بار دیگر مانند دوران هلاکو روم را بین غیاث‌الدین مسعود و غیاث‌الدین کیخسرو تقسیم کرد. «در روزگار حکومت تکودار^۱، ملک روم به مناصفیه بین سلطان غیاث‌الدین مسعود و غیاث‌الدین کیخسرو سوم تقسیم شد» (حسینی، ۱۳۸۳، ۲۵). بنا بر گفته یوسفی در آن زمانی که غیاث‌الدین کیخسرو سوم برای عرض تبریک جلوس ایلخان احمد به تبریز رفته بود، خان مغول درصدد برآمد تا قلمرو سلجوقی را به همان شکل که هلاکو تقسیم کرده بود میان غیاث‌الدین کیخسرو و مسعود تقسیم کند. این تصمیم باعث عصبانیت غیاث‌الدین شد و به دلیل غرور جوانی قبول نکرد ولی ایلخان توجهی نکرد و مسعود به حکم یرلیغ اجازه برگشت داشت و به روم آمد. (یوسفی‌حلواپی، ۱۳۸۱، ۱۵۷)

گیخاتو^۲ هم به تقسیم ممالک روم دست زد. «گیخاتو که خود قبل از رسیدن به سلطنت مدت هشت سال در روم اقامت داشت و از جانب مرکز ریاست فائقه این ایالت را عهده دار بود؛ اینک برای ترتیب امور بار دیگر عازم آن ایالت گردید. در همین زمان، یعنی به سال ۶۹۱ هـ رکن‌الدین قلیچ ارسلان که در زمان ارغون از حکومت خلع شده بود، علم استقلال برافراشت و خواستار فرمانروایی شد. گیخاتو، سلطان مسعود را به دفع برادر فرستاد و قوای کمکی مغولی در اختیارش گذاشت. جنگهای سختی بین دو برادر در گرفت که با فتح مغولان خاتمه یافت و همان ترتیب زمان ارغون در روم حفظ شد. بدین معنی که سلطنت نیمی از مملکت بر سلطان مسعود مقرر شد و نیم دیگر در دست مغولان باقی ماند» (بیانی، ۱۳۷۹، ۳۲۱-۳۲۲). به این ترتیب که سلطنت نیمی از مملکت بر سلطان غیاث‌الدین مقرر شد و

۱ احمد پسر هلاکو، سومین پادشاه ایلخانی بعد از برادرش اباقا و اولین سلطان ایلخانی بود که مسلمان شد.
۲ پنجمین پادشاه ایلخانی بود

نیابت سلطنت بر مجیرالدین امیرشاه و نیم دیگر در دست مغولان باقی ماند و طاشتمور ختایی از جانب گیخاتو مامور نظارت بر امور آنجا شد. گیخاتو خود به تبریز بازگشت (حسینی، ۱۳۸۳، ۲۵).

یک بار دیگر به درخواست مجیرالدین امیرشاه مغولان مملکت روم را به دو قسمت تقسیم کردند؛ «بعد از حکومت هلاجو، وزارت و عمارت روم به صاحب فخرالدین قزوینی و مجیرالدین امیرشاه رسید. آنها پس از انتخاب روانه روم گردیدند. علی رغم آنکه وزارت بر عهده فخرالدین قزوینی بود ولی او تحت نفوذ مجیرالدین امیرشاه قرار داشت. چون به واسطه عدم کاردانی صاحب فخرالدین قزوینی، اوضاع و احوال ممالک روم متشنج شد، مجیرالدین امیرشاه درخواست نمود که مملکت روم به دو قسمت تقسیم شود تا «جلادت و خرابی و عمارت از هر طرفی که صورت بندد متصرف آن به جواب قیام نماید». امرای مغولی این نظر را پذیرفتند بنابراین مملکت روم بین این دو تقسیم شد. از قیصریه تا حدود ولایت اوج که قبلاً ملک سلطان عزالدین بود به صاحب فخرالدین قزوینی داده شد. ولایت دانشمندیه از سیواس و توقات تا قَسْطُمُونِی^۱ و سواحل سینوب و سامیسون که قبلاً ملک رکن الدین قلچ ارسلان بود به مجیرالدین امیرشاه داده شد. به این ترتیب حکومت نیمی از روم از دست سلاطین اتابکی سلجوقی خارج گردید و این توفیق بزرگی برای ایلخانان به شمار می آمد. با این تغییرات خیال حکومت مرکزی تا حد بسیاری از جانب روم آسوده گشت» (سماقی، ۱۳۹۲، ۷۳).

در زمان غازان خان نیز مملکت روم تقسیم شد. «پس از به قدرت رسیدن علاءالدین کیقباد بن فرامرز، غازان، قلمرو سلجوقیان روم را به چهار قسمت تقسیم کرد. غازان برای این کار چهار نفر از صاحب منصبان را برگزید و نظارت کلی بر اداره این چهار منطقه را به مجیرالدین امیرشاه واگذار کرد. این چهار نفر، محمد بک پروانه، کمال الدین تفلیسی، شرف الدین عثمان مستوفی، صاحب جمال الدین بودند که هر یک در منطقه تحت امر خود، نسبت به رعایای خویش ظلم‌هایی کردند که حجاج نکرده بود این مسئله نارضایتی عموم مردم را به دنبال آورد» (سماقی، ۱۳۹۲، ۷۶). به مرور زمان

^۱ مشرق هرقله

قدرت ایلخانان و دخالت آنان در امور سلاجقه به قدری افزایش یافت که «سلطان سلجوقی تا حد یکی از کارگزاران حقوق بگیر مغول تنزل یافت» (اردم، ۱۳۹۱، ۱۱۱) بر اساس نظریات هابز پادشاهان سلجوقی را نمی‌توان حاکم شمرد؛ زیرا قدرتشان محدود به یک قدرت دیگر (حکام ایلخانی) بود و کاملاً تحت امر ایلخانان بودند. و تمام اقداماتشان فقط در جهت کسب رضایت ایلخانان بود. و به حال و روزی افتادند که، بجای رقابت در تقویت ارکان استقلال و سلطنت، به مسابقه در پابوسی هلاکو و جلب رضایت حکام ایلخانی می‌پرداختند و آن را مایه افتخار خود می‌دانستند و در همین حال به دشمنی و جنگ با یکدیگر سرگرم بودند (مرتضوی، ۱۳۷۰، ۱۵۷). بر اساس نظر هابز حاکم یک قوه حیاتی است که به دولت حرکت می‌بخشد و وقتی که عمرش تمام شود دیگر اتباع تحت حکومت آن نیستند. می‌توان گفت حکام سلجوقی نیز با تسلیم کامل در برابر ایلخانان و اطاعت تام از آنان عمر حاکمیت خود را تمام کرده و به یک حکومت ضعیف و دست‌نشانده تبدیل شده بودند.

قدرت سلاجقه روم به صورت کامل توسط ایلخانان سرکوب شد و حق حکومت آن کاملاً از بین رفت؛ حتی «عزالدین کیکاووس اندیشه رهایی از سلطه مغولان را در مغز خود می‌پروراند» (یوسفی‌حلوایی، ۱۳۸۱، ۱۱۴). چندین بار تلاش کرد تا از تابعیت مغولان درآید اما موفق نشد و در نهایت مجبور به اطاعت از آنان شد. همانطور که گفته شد شکست کوسه داغ آغاز دوران انقراض سلاجقه روم بود. در دوره سلطنت عزالدین کیکاووس دوم که از سال ۶۴۳ تا ۶۵۵ طول کشیده است و باید دوره برزخی دولت سلاجقه روم نامیده شود با اینکه سلطان سلجوقی محکوم حکم فرمانروایان مغول بود و گرفتار امیال بایجو نویان، ولی هنوز تلاشی بی‌فایده برای حفظ حرمت دولت سلجوقی می‌کرد و بیهوده می‌کوشید تا در عین حال فرمانبرداری از خان بزرگ و سپس ایلخان ایران از تجاوز بایجو جلوگیری نماید و به این مناسبت کوششی فراوان برای حفظ ارتباط مستقیم با دربار خان و مقابله با بد حادثه مبذول می‌داشت (مرتضوی، ۱۳۷۰، ۳۹-۴۰). کیکاووس که از غلبه مغول ناراضی بود، در مقابله با دومین حمله بایجو به آنتولی، در ۶۵۴ شکست خورد. کیکاووس پس از رفتن بایجو از آنتولی، دوباره در ۶۵۵ در

قونیه بر تخت نشست و برای تثبیت موقعیت خود، با هدایایی چشمگیر در مراغه به حضور هلاکوخان رسید و سرانجام در ۶۵۷، بنابر یرلیغ منگو قآن، خان بزرگ، قلمرو سلجوقیان روم بین او و قلیچ ارسلان تقسیم شد. (رئیس نیا، بی تا، ۱۴۴) «هلاکو خان از سلطان عزالدین جهت بی‌تفاتی با بایجونویان و مصاف با وی رنجیده بود. بعد از استخلاص بغداد سلطان عزالدین به غایت مستشعر گشت. خواست تا به دقایق حیل خود را از ورطه آن گناه مستخلص گرداند. فرمود تا موزه‌ای دوختند به غایت نیکو و پادشاهانه، و صورت او را بر نعلچه آن نقش کردند، در میانه نگشیمیشی آن را به دست پادشاه داد. چون نظرش بر آن نقش افتاد، سلطان زمین بوسید و گفت: مأمول بنده آنست که پادشاه به قدم مبارک سر این بنده را بزرگ گرداند. هلاکوخان را بر وی رحم آمد. دوقوز خاتون او را تربیت کرد و گناه او را ببخشید» (همدانی، ۱۳۷۳، ۱۰۲۳). از آن به بعد، قونیه تختگاه کیکاوس و قیصریه تختگاه قلیچ ارسلان شد. در پی اختلاف میان کیکاوس دوم و معین‌الدین پروانه^۱، کیکاوس که تاب مقاومت در برابر مغولان طرفدار پروانه را نداشت، به دشت قیچاق فرار کرد و از آن پس قلیچ ارسلان چهارم در ۶۵۹ به تنهایی سلطنت کرد. در دوره چهار ساله سلطنت قلیچ ارسلان، اختیار امور در دست معین‌الدین پروانه (وزیر وی) بود که در عین حال نایب هلاکو خان و اباخان مغول در حکومت سلجوقیان نیز به شمار می‌رفت (رئیس نیا، بی تا، ۱۴۴).

سیاست‌های سلاجقه باید مطابق با اهداف و برنامه‌های ایلخانان می‌بود و سلاطین روم نمی‌توانستند استقلال سیاسی و نظامی داشته باشند (شهریاری، ۱۳۹۱، ۳۰). حتی حکام سلجوقی توسط ایلخانان انتخاب می‌شدند؛ به گفته حلمی دخالت مغولان در حکومت روم تا جایی بود که سلاطین را برکنار می‌کردند و افراد دیگری را بر تخت سلطنت می‌نشانند. اگر می‌خواستند خیالشان از کسی آسوده باشد و باعث دردسر نشود او را می‌کشتند (حلمی، ۱۳۸۴، ۵۹).

^۱ وزیر سرشناس سلجوقیان و کارگزار معتمد ایلخانان

مجیرالدین امیرشاه و صاحب فخرالدین قزوینی مأموران مغولی بودند که بر همه کارها مسلط بودند. آسیای صغیر یکی از ولایات ایلخانان شده بود و به صورت مقاطعه به این و آن واگذار می‌شد و در زمان ارغون تیول گیخاتو به شمار می‌رفت. علاوه بر حاکم ممالک سلجوقی، در شهرها نیز حاکم منصوب می‌کردند که شمس‌الدین جویبی^۱ اولین نفری بود که به این مقام منصوب شد و منشور حاکمی شهر سیواس را به نام او نوشتند (یوسفی‌حلواپی، ۱۳۸۱، ۱۵۹). شیرازه امور از هم گسسته بود، کارها پیشرفت نداشت، کمر مردم زیر سنگینی بار مالیات خم شده بود و بدهی مردم از بابت خراج به مغولان روز به روز انباشته تر می‌شد. حکومت که از پرداخت مالیات مقرر به مغولان ناتوان بود به دستاویزهای گوناگون از راه مصادره، اموال مردم را تصرف می‌کرد. به سبب عدم وصول خراج، مغولان به بهانه گردآوری آن در آناتولی راه افتاده، دست به چپاول مردم می‌زدند (یوسفی‌حلواپی، ۱۳۸۱، ۱۵۹).

پس بنا بر گفته هابز، امکانی برای بازگشت مجدد حاکمیت برای سلاجقه در کار نبود. به گفته مؤلف جهان آرا کیقباد بن فرامرز^۲ بعد از عموی خود به دستور غازان خان به حکومت رسید و بعد از او آن طایفه به کلی منقرض شد (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳، ۱۱۶ و همچنین مستوفی قزوینی، ۱۳۳۹، ۴۸۰). بر اساس گزارش شهریار^۳ بعد از مرگ پروانه، خاندان سلاجقه روم به حکومت خود در آسیای صغیر ادامه دادند، اما کاملاً تحت نظر مغولان بودند. البته شورش‌های زیادی در آن منطقه صورت گرفت. سرانجام در سال ۷۰۸ هـ پس از مرگ غیاث‌الدین مسعود دوم، مغولان دیگر فردی از این خاندان را به حکومت انتخاب نکردند و ایرنجین^۳ به حکومت آنجا منصوب شد (شهریاری، ۱۳۹۱، ۳۴). در نهایت این حکومت توسط ایلخانان تجزیه شد و حکومت‌های جدیدی مانند عثمانی و... جایگزین آن شدند.

^۱ خواجه شمس‌الدین محمد جویبی یکی از کارآمدترین وزرای ایرانی در دوره مغولان بوده است.

^۲ برادرزاده غیاث‌الدین مسعود دوم

^۳ از امرا و شاهزادگان مغولی بوده است.

نتیجه گیری

با توجه به موارد مطرح شده در پژوهش حاضر به این نتیجه می توان رسید که علاءالدین کیقباد در هنگام حمله مغولان برای اینکه از سقوط و انقراض دولت خود جلوگیری کند، درصدد صلح با آنان برآمد. غیاثالدین کیخسرو دوم نیز بعد از شکست کوسه داغ مجبور به صلح و پذیرش تابعیت ایلخانان شد و بر اساس این صلح سلاجقه برای نجات خود مجبور به پرداخت خراج شدند که بنا بر نظریه توماس هابز سلطه ایلخانان بر سلاجقه یک سلطه استبدادی بود که با توسل به زور، قهر و غلبه به دست آمده بود.

بعد از کیخسرو دوم قلمرو سلجوقی توسط ایلخانان بین سه پسر او تقسیم شد. حکام دیگر سلجوقی نیز تحت تابعیت ایلخانان بودند و به دستور آنها و با یرلیغ به سلطنت می رسیدند. قلمرو سلجوقی چندین بار توسط ایلخانان تقسیم شد که این تقسیمات مقدمات تجزیه و فروپاشی سلاجقه را فراهم کرد. بنا بر نظر هابز سلاجقه فتح شده بودند؛ چون تحت تابعیت ایلخانان درآمدند. آنها برای حفظ مملکت خود اقدام به صلح کردند اما با گذشت زمان نفوذ ایلخانان بیشتر می شد و سلاجقه استقلال خود را در تمام امور از دست داده به یکی ایالت های تحت سلطه ایلخانی تبدیل شدند و بنا بر گفته هابز دیگر حق حاکمیت و امکان بازگشت مجدد به حاکمیت را نداشتند؛ فقط به عنوان دست نشاندهگان مغول در روم نام بی مسمای سلطنت را با خود داشتند.

در دوره سلطان مسعود دوم اختیار تمام امور ممالک روم در دست ایلخانان بود. غیاثالدین مسعود چندین بار به دستور ایلخانان از حکومت عزل شد و دوباره به سلطنت رسید. حتی در سکه های سلاجقه برتری و سیادت ایلخانان را پذیرفته بودند و مسعود دوم نیز به فرمان حکومت ایلخانی حکم می راند. در نهایت بعد از مرگ مسعود کسی از خاندان سلجوقی به حکومت نرسید و اداره آناتولی به یکی از شاهزاده های ایلخانی به نام ایرنجین واگذار شد.

مآخذ

۱. بنداری، فتح بن علی (۱۳۵۶)، تاریخ سلسله سلجوقی: زبده النصره و نخبه العصر، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۲. مستوفی قزوینی، حمدا... ابن ابی بکر احمد (۱۳۳۶ و ۱۳۳۹)، تاریخ گزیده، به تحقیق عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
۳. شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد (۱۳۶۳)، مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
۴. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳)، جامع‌التواریخ، جلد ۲، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، البرز.
۵. نیشابوری، خواجه امام ظهیرالدین، (۱۳۳۲)، سلجوق‌نامه، تهران، گلانه خاور.
۶. غفاری قزوینی، قاضی‌احمد، (۱۳۴۳)، تاریخ جهان‌آرا، تهران، کتابفروشی حافظ.
۷. آشتیانی‌اقبال، عباس، (۱۳۱۲)، تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران، امیرکبیر.
۸. آقسرائی، محمود بن محمد، (۱۹۴۳م)، تاریخ سلاجقه یا مسامره الاخبار و مسایره الاخیار، تصحیح و اهتمام دکتر عثمان توران، آنقره، اساطیر.
۹. اردم، ایلخان، (۱۳۹۱)، روابط ایلخانان با سلجوقیان روم در پرتو رویکرد اقتصادی مغولان به آسیای صغیر، تاریخ روابط خارجی، سال ۱۳ و ۱۴، شماره ۵۲ و ۵۳.
۱۰. بازورث، دارلی دوران، دبلوا، راجرز کاهن، لمبتون، هیلنبراند، (۱۳۸۰)، سلجوقیان، ترجمه دکتر یعقوب آژند، تهران، مولی.
۱۱. بیانی، شیرین، (۱۳۷۹)، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، تهران، سمت.
۱۲. جعفری رغدی، امیر ناصرالدین حسین بن محمد بن علی، (۱۳۹۰)، الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه معروف به ابن بی بی، مصحح ژاله متحدین، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۳. حسنی، عطاءالله و فاطمه تقوایی (۱۳۸۷ و ۱۳۸۸)، کارگزاران ایرانی در دستگاه اداری سلجوقیان روم، مسکویه، سال ۳، شماره ۱۰.
۱۴. حسینی، پرویز، پ (۱۳۸۳)، مناسبات سلجوقیان روم با مغولان، رشد آموزش تاریخ، شماره ۱۶.
۱۵. حلمی، احمد کمال‌الدین (۱۳۸۴)، دولت سلجوقیان، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۶. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۸۵)، راحه‌الصدور و آیه‌السرور در تاریخ آل سلجوق، به سعی و تصحیح محمد اقبال، تهران، اساطیر.
۱۷. رضایی، عبدالعظیم، (۱۳۱۱)، تاریخ ده‌هزارساله ایران، جلد سوم، تهران، در و اقبال.
۱۸. رضوی، سید ابوالفضل (۱۳۹۰)، جایگاه اقتصادی آناتولی در عصر سلجوقیان و ایلخانان، تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، شماره ۳.
۱۹. رئیس‌نیا، رحیم، (بی‌تا)، سلجوقیان؛ سلجوقیان روم، دانشنامه جهان اسلام، شماره ۲۴.
۲۰. سماقی، فردین، (۱۳۹۲)، تحلیلی بر چگونگی روابط ایلخانان با حکام آسیای صغیر، پژوهش در تاریخ، شماره ۱۲.
۲۱. شهریاری، بهمن، (۱۳۹۱)، نقش معین‌الدین پروانه در مناسبات ایلخانان ایران با مملوکان مصر، رشد آموزش تاریخ، شماره ۴۷.
۲۲. فروزانی، سید ابوالقاسم، (۱۳۹۳)، سلجوقیان از آغاز تا فرجام، تهران، سمت.
۲۳. فضلی‌نژاد، احمد و خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۹۸)، جایگاه طرابوزان در محاصره بری آناتولی توسط ایلخانان مغول، تاریخ اسلام و ایران، شماره ۴۴.
۲۴. مرتضوی، منوچهر، (۱۳۷۰)، مسائل عصر ایلخانان، تهران، آگاه.
۲۵. مسعودی‌آشتیانی، مهدی (۱۴۰۰)، بررسی تطبیقی اندیشه سیاسی توماس هابز و خواجه نظام‌الملک طوسی در باب جایگاه حاکم، مردم و قانون در جامعه، پژوهش ملل، شماره ۶۵.
۲۶. مشکوتی، نصرالله (۱۳۴۳)، از سلاجقه تا صفویه، تهران، ابن سینا.

۲۷. مشکور، محمد جواد (۱۳۵۰)، اخبار سلاجقه روم، تهران، کتابفروشی تهران.
۲۸. موسوی بجنوردی، کاظم؛ سجادی، صادق، (۱۳۹۳)، تاریخ جامع ایران، جلد نهم، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۲۹. ناشناس، (۱۳۷۵)، تاریخ آل سلجوق در آناتولی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات نادره جلالی، تهران، آینه میراث.
۳۰. هابز، توماس، (۱۳۸۰)، لویاتان، ویرایش و مقدمه سی بی مکفرسون، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
۳۱. یوسفی حلوائی، رقیه، (۱۳۸۱)، روابط سیاسی سلاجقه روم با ایلخانان، تهران، امیرکبیر.
۳۲. یونسی، مصطفی؛ اکبری، نورالدین، (۱۳۹۴)، بررسی روش هابز در تأسیس و تشکیل دولت با تأکید بر کتاب لویاتان، پژوهش‌های فلسفی کلامی، شماره ۶۴،
۳۳. مطهری، مرتضی (۱۴۰۳ق)، بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی؛ تهران، نشر حکمت.
۳۴. مطهری، مرتضی (۱۳۵۹)، هدف زندگی؛ قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۳۵. مکارم‌شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۷۹)، تفسیر نمونه؛ تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۶. نراقی، ملامهدی (۱۳۶۴)، جامع السعادات، ترجمه: جلال‌الدین مجتوبی، تهران، حکمت، چاپ اول.